

ایستاد هفت

سال سی و هشتم، شماره پنجم و هشتم
آذر-اسفند ۱۴۰۴ ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۵ و ۲۱۶

۲۱۵

۲۱۶

دوماهنامه
آینه پژوهش

سال سی و هشتم، شماره پنجم و هشتم
آذر-اسفند ۱۴۰۴

سید احمد رضا قائم مقامی | امیرحسین آقامحمدی | سیدعلی میرافضلی | ویلیام جیتیک / طه عبداللهی
عبدالجبّار رفاعی / محمد سوری | نوموکی اوکاوازا / ناوفومی آبه - امید رضائی | مرتضی کریمی نیا | امید حسینی نژاد
مجید جلیسه | سلمان ساکت | فرهاد طاهری | نذیر احمد / شیوا امیرهدایی | مهدی حبیب اللهی | طیبه حاج باقریان
میلاد بیگدلو | حمیدرضا تمدن | رقیه فراهانی | رسول جعفریان | جویا جهانبخش | مجدالدین کیوانی
نادعلی عاشوری تلوکی | علی راد | حیدر عبوضی | امید طبیبزاده

یادداشت‌های شاهنامه (۹) | ماجرای تصحیح ینابیع العلوم | نوآوری‌های ابن یمین در فرم رباعی
وحدت وجود و اسفار اربعه نزد فرغانی (و. ۶۹۹) | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۴)
محکمه اسلامی منطقه عرب‌زبان دمشق و منابع آن در دوره عثمانی | نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۲۳)
خراسانیات (۷) | چاپ‌نوشت (۲۲) | مبلّغی هنجارگریز | طومار (۱۴) | آینه‌های شکسته (۱۲)
درنگی در تأویل عرفانی حدیث نبوی «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ نَمَامٌ» در آثار عین‌القضات همدانی | مطایبه اتابکی با
کاخی در «حلوائیه» | مطالعات زبان و ادب فارسی در شبه قاره (۱) | تحلیلی بر اندیشه و آثار جان‌تاتان ای. سی.
براون: بازخوانی سنت نبوی در جهان مدرن | سکوتی که سخن می‌گوید: تحلیل دفتر روزانه حاج احمد
خادمی در خدمت آیت‌الله بروجردی | «سنگ‌پشت» سبک‌سنگ: قرائت عبارتی از ترجمه تفسیر طبری | از
اینجا رانده و از آنجا مانده: مطالعه‌ای درباره ایگناتس گلدزیهر | اشعار تازه‌یاب از شاعران دوره قاجار با استناد
به نشریات آن عصر | بحر الفراید، منظومه‌ای با رویکرد «تسنن دوازده‌امامی» | گلپتزه‌های آکادمیک در
کتاب «سعدی در زبان و ادبیات آذرنی» | تأملی در مقاله «گذری بر ترجمه قرآن دکتر حداد عادل»

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: ♦ سلسله‌مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رینه ولک (۴)
♦ گفتگو با ویرایش‌های مختلف حدیث افتراق الامة

آینه‌های شکسته (۱۲)

«تبسم ساره» در هود: ۷۱- پیدایش ۱۸: ۱۳، و یک پاورقی به شیوه نامه
ترجمه قرآن کریم

عضو هیئت علمی پژوهشگاه قرآن و حدیث قم | حیدر عیوضی

| ۵۳۳ - ۵۴۶ |

۵۳۳

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶

سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶

آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

* شیوه‌نامه ترجمه قرآن کریم، محمدعلی کوشا، تهران: نشر نی، (۲۲۰ ص)، ۱۴۰۲ ش.

درآمد

این کتاب از تازه‌ترین آثار در ترجمه پژوهی قرآن است. انبوه عناوینی که در فهرست لیست شده نشان از غنای مباحث دارد. به عنوان یک علاقمند به ترجمه پژوهی در متون مقدس ادیان ابراهیمی باید تصریح کنم که با یک کتاب خوشخوان، غنی و ارزشمند مواجهیم. و هر خواننده‌ای با اندک تورق درمی‌یابد که کتاب نتیجه سالها ممارست در این موضوع است. و انتشارات وزین نی نیز با صفحه‌آرایی و فونت چشم‌نواز آن را به زیور طبع آراسته است. باری، نگارنده مقاله مطالعه آن را به پژوهشگران پیشنهاد می‌کند.

مجموعه آینه‌های شکسته صرفاً به مطالعات موردی در ترجمه‌های قرآن و تورات متمرکز است، در این شماره سخن از ترجمه فعل ضَحِکْتُ به «حائض شد» در آیه «وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ» (هود: ۷۱) است. جناب کوشا هم در ترجمه قرآن این معادل را ترجیح داده، و هم در شیوه‌نامه ترجمه قرآن کریم از آن دفاع کرده است. ادله ایشان در پاورقی ترجمه قرآن و کتاب مذکور بر این دو محور استوار است:

۱. تمایز میان ضَحِکْ (به فتح ض) و ضَحِکْ (به کسر)، اولی به معنای «ماهینگی، حیض شدن» و دومی «لبخند زدن»؛ و مطابق گفته فراهیدی در العین: «فَضَحِكْتُ... یعنی طمشت؛ ضَحِكْتُ یعنی حائض شد.»

۲. استدلال منطقی بر اساس چیدمان کلمات در آیه، و تقدم «ضَحِكْتُ» بر «فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ»؛ به عبارتی، فعل مذکور نمی‌تواند به معنی «خندیدن» باشد چون محتوای بشارت با حرف فاء عاطفه بعد از «ضحکت» آمده، نه قبل از آن؛ «و اگر «فَضَحِكْتُ» در اینجا معنای خندیدن داشت می‌بایست پس از جمله «فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ» می‌آمد» (ص ۹۰).

ایشان ابتدا با ایجاد تمایز میان ضَحِکْ و ضَحِکْ چنین وانمود می‌کند که ما با دو ریشه متفاوت مواجهیم، سپس با استدلال منطقی معنای دوم را نامناسب دانسته، و در نهایت برای حل این مشکل معنای مدنظر را تقویت نموده است. به نظر نگارنده این مقاله هر دو استدلال فوق‌مخدوش است و به لحاظ نظری نمی‌توانند ترجمه پیشنهادی را توجیه کنند.

نقد و نظر

مباحث این بخش ذیل شش محور قرار دارد:

۱. اساساً تمایز میان ضحک و ضحک برای القای دو ریشه متفاوت کاملاً ذوقی است و فاقد مبنای روشن در قاموس‌های عربی است. آنچه مقدمه این استدلال قرار گرفته عبارتی است که در العین آمده: «فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاها، یعنی طمئت [حائض شد]». ^۱ فراهیدی بدون ارائه شاهدهی به همین مقدار بسنده کرده، اما نسل بعدی قاموس‌نگاران آن را معتبر ندانسته‌اند (نک. ادامه).

در زبانهای سامی با یک ریشه مشترک ضحک/ضحك dhk مواجهیم که بر معنای اولیه «تبسم کردن، لبخند زدن» دلالت دارد؛ چنین می‌نماید صورت اصلی این ریشه در سامی اولیه دو حرفی hk بوده، و بعدها همخوان سوم (در ابتدا) اضافه شده که در شاخه‌های مختلف سامی مورد به مورد متفاوت است. فرم عربی بیشترین شباهت را به شاخه‌های آرامی به صورت dhk دارد؛ مشتقات این ریشه در متون آگاریت šhq، و اکدی نیز šahu دیده می‌شود. ^۲ گزنیوس آن را جزء ریشه‌های نام‌آوا^۳ در زبان‌های سامی دانسته؛ ^۴ مباحث فنی آن را به قاموس‌های نوین واگذار می‌کنیم. ^۵

از مشتقات اسمی مشترک در عربی و عبری واژهٔ שחוק/שחוק قس. ضاحک «خندان، شاد» در «خداوند مرا خندانند، و هر که بشنود بر من خواهد خندید: (پیدایش ۲۱: ۶)، «فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا» (نمل: ۱۹). اما هم در عربی و هم در عبری مشتقات این ریشه در بافت‌های متفاوت توسعه معنایی یافته است؛ از جمله به معنی «شوخی کردن، مزاح کردن» کاربست آن در عبری ← (پیدایش ۲۶: ۸)، قس. در حدیث نبوی «أَلَا تَرَوُّجْتَهَا بِكَرًا تَلَاعِبُكَ وَتَلَاعِبُهَا، وَتُضَاحِكُكَ وَتُضَاحِكُهَا». ^۶ همینطور در عربی به معنی «نشان دادن دندان» ^۷ در این بیت ابن اُخت تأبط شرا (عمرو بن براقه): ^۸

تَضَحِكُ الصَّبِيعُ لِقَتْلِي هُدَيْلٍ / وَتَرَى الدُّبَّ لَهَا يَسْتَهْلُ

۱. العین، ۵۸/۳.

2. KBL, 800; CLQA, 262; ۵۰۶/۲، مشكور.

3. onomatopoeic.

4. Gesenius, 707.

5. TDOT, 14/58-9.

ریشه ضحک در لیست مدخل‌های فرهنگ تطبیقی قرآن و تورات نیز می‌باشد که در جلد دوم قرار دارد، و امیدوارم در آینده‌ای نه چندان دور منتشر شود.

۶. مسند أحمد، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، ۲۵۸/۲۳.

۷. ابن درید، جمهرة اللغة، ۵۴۶/۱.

۸. نک. کتاب التيجان في ملوك حمير: وهب بن مئنه الصنعاني (ت، ۱۱۴هـ)، رواية: أبي محمد عبد الملك بن هشام عن أسد بن موسى عن أبي إدريس بن سنان عن جده لأمه وهب بن منبه: تحقيق ونشر: مركز الدراسات والأبحاث اليمانية، صنعاء، ط ۱، (۱۳۴۷هـ)، ۲۵۸؛ به نقل از:

<https://www.dohadictionary.org/root/>

۲. باری، شماری از قاموس‌نگاران بر این باورند که معنای نویافته صرفاً در تفاسیر قرآن مطرح بوده و از تفسیر به قاموس‌های عربی راه یافته است؛ از جمله:

الف) ابن درید با صراحت اعلام می‌کند در کلام عربی اگر ضحکت به معنی «ماهینگی» آمده باشد، فقط همین مورد بوده؛ عین سخن وی چنین است: «ذکر المفسرون أنها حاضت، والله أعلم. قال أبو بكر: ليس في كلامهم ضحكت في معنى حاضت إلا في هذا»^۱.

ب) جنبه‌های تفسیری (نه لغت‌شناسانه) این معنا همچنان مورد توجه قاموس‌نگاران بعدی نیز بوده است؛ ابن منظور به گفت‌وگویی در قرن سوم در رابطه با عبارت «ضحکت أي حاضت» اشاره می‌کند. مخالفان معتقد بودند که: «چنین چیزی در لغت عرب نیست، و تنها در تفسیر آمده است، و مطالب تفسیری مورد قبول مفسران است»: «... فقال: ليس في كلام العرب، و التفسير مسلم لأهل التفسير»^۲.

۳. از سوی دیگر قاموس‌نگارانی که بیش از فراهیدی و حتی ابن درید به معناشناسی کلمات قرآن اهتمام داشته‌اند، با تردید به این معنای نویافته نگرسته‌اند؛ تردید در سخنان ازهری با عبارت «فأما من أعلم» نمایان است: «و قال أبو إسحاق في قوله: وَ أَمْرَاتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكْتُ (هود: ۷۱) ... قال: فأما من قال في تفسير: ضحكت: حاضت فليس بشيء. قلت: و قد روي ذلك عن مجاهد و عكرمة فإله أعلم»^۳. ابن منظور در لسان العرب نیز همین سخن ابواسحاق را آورده است.^۴

همینطور ابن فارس که به تعیین اصول معنایی در کاربرت ریشه‌های عربی شهره است، در مورد ریشه ضحک به آنچه ادعا شده، هیچ اشاره‌ای نکرده است. به این ترتیب، چنین می‌نماید معنای مذکور صرفاً در تفاسیر مطرح بوده و از آنجا به لغت و قاموس‌های عربی راه یافته است. اما در تفسیر منبع آن چه کسی است؟

۴. با بررسی منابع تفسیری، به نظر می‌رسد منشأ این ادعا به عکرمة (۲۵-۱۰۵ ق.) ختم می‌شود؛ و آنچه که خلیل بن احمد فراهیدی (۱۰۰-۱۷۵ ق.) در العین آورده، بازتاب مباحثات مطرح در حلقه‌های تفسیری بوده است. و مطابق تاریخ‌هایی که در اختیار داریم، هنگامی فراهیدی سالهای کودکی خود را در بصره سپری می‌کرد، عکرمة (د. ۱۰۵ ق.) فوت کرده است. چند نمونه از گزارش‌هایی که این سخن عمدتاً به عکرمة (در مواردی مجاهد و ابن عباس) منتهی می‌شود، چنین است:

صنعاني (۲۱۱ ق.): «حدثني أبي عن عكرمة في قوله: فَضَحِكْتُ، قال: حاضت»^۵

۱. جمهرة اللغة، ۵۴۶/۱.

۲. لسان العرب، ۴۶۰/۱۰.

۳. تهذيب اللغة، ج ۴، ص: ۵۷.

۴. لسان العرب، ۴۶۱/۱۰.

۵. تفسير القرآن العزيز المسمى تفسير عبدالرزاق، ۲۶۷/۱.

ابن قتیبه (۲۷۶ق.): «فَصَحِحَتْ قَالَ عِكْرَمَةَ: حَاضَتْ»^۱،
طبری (۳۱۰ق.): «عن مجاهد، في قوله: فَصَحِحَتْ قَالَ: حَاضَتْ»^۲،
ابن ابی حاتم (۳۲۷ق.): «عن ابن عباس في قوله: وَامْرَأَتُهُ فَائِمَةٌ فَصَحِحَتْ قَالَ: حَاضَتْ»^۳،
ماتریدی (۳۳۳ق.): «و قال بعضهم: ضحكت أي: حاضت من قولهم: ضحكت الأرنب إذا حاضت، و هو قول ابن عباس و عكرمة»^۴،
طبرانی (۳۶۰ق.): «و قال عكرمة: ضحكت أي حاضت»^۵،
سمرقندی (۳۹۵ق.): «و قال عكرمه في قوله: فَصَحِحَتْ يعني: حاضت»^۶،
ثعلبی (۴۲۷ق.): «و قال مجاهد و عكرمة: فَصَحِحَتْ أي حاضت في الوقت»^۷،
فخر رازی (۶۰۶ق.): «الثاني: هو أن يكون معنى فضحكت حاضت و هو منقول عن مجاهد و عكرمة قالوا: ضحكت أي حاضت»^۸.

۵. در جبهه تفسیر نیز اوضاع به نفع عِكرمة نیست، برخی از مخالفان:

فراء (د. ۲۰۷ق.) با صراحت ابراز داشته «و لم أسمع من ثقة»^۹.

ابوعبیده (۲۰۹ق.): «و أنكر الفراء و أبو عبيدة أن يكون ضحكت بمعنى حاضت»^{۱۰}،

أبو اسحاق زجاج (۳۱۱ق.): «ليس بشيء ضحكت بمعنى حاضت»^{۱۱}،

سمرقندی پس از نقل ادعای عِكرمة، همان معنای متبادر را استوارتر می‌داند و تصریح می‌کند:

«و كذلك هو في التوراة. قرأت فيها أنها حين بشرت بالغلام، ضحكت في نفسها»^{۱۲}.

۱. تفسیر غریب القرآن، ۱۷۹/۱.

۲. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۴۴/۱۲.

۳. تفسیر القرآن العظیم، ۲۰۵۵/۶.

۴. تفسیر ماتریدی، ۱۵۶/۶.

۵. التفسیر الکبیر، ۴۴۵/۳.

۶. بحر العلوم، ۱۶۱/۲.

۷. الکشف والبیان، ۱۷۹/۵.

۸. مفاتیح الغیب، ۳۷۴/۱۸.

۹. البیان، ۲۷۳/۵.

۱۰. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۳۷۴/۱۸؛ ابن عادل، اللباب فی علوم الکتاب، ۵۲۵/۱۰.

۱۱. خازن، لباب التأویل، ۴۹۳/۲.

۱۲. بحر العلوم، ۱۶۱/۲.

مفسران متعددی نیز آن را ناستوار خوانده، و برخی هم تنها در سایه پرهیبت نقل در تفسیر، آن را محتمل دانسته‌اند.

۶. در نهایت، اگر فرض بگیریم که عِکْرَمَة (و یا حلقه تفسیری اطراف او مانند ابن عباس) برای نخستین بار مطرح کرده با این سؤال مواجهیم که طرح آن بر چه مبنایی بوده است؟ و منشأ آن را در کجا می‌توان جست؟

به نظر می‌رسد، این معنای نویافته بیشتر خاستگاه توراتی (تفسیری) دارد، تا لغت شناسانه. به عبارتی برای ایجاد تناظر میان هود: ۷۱ با این فراز «و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند، و عادت زنان از ساره منقطع شده بود» (۱۸: ۱۱) بوده است. و کار عکرمه بیشن از آنکه یک معناشناسی لغوی باشد عملاً نوعی تفسیر بینامتنی^۱ است (نک. ادامه).

تبسم ساره

در اینجا هدف ما مقایسه کامل این داستان در قرآن و تورات نیست. به رغم اینکه داستان‌های قرآن در نهایت ایجازند، در این مورد روایت قرآن متضمن عناصری است که متن تورات فاقد آن می‌باشد و برای مقایسه فنی محتملاً باید متون آرامی - سریانی و برخی میدراش‌ها را هم به میان آورد (نک. ادامه). همینطور در بخش قرآنی تنها به آیات سوره هود اکتفا شده است.^۲ اما با مسامحه و در یک مقایسه اولیه (و در تأیید سناریوی فوق) نمایان می‌شود که این داستان در تورات در سه پرده آمده، اما در قرآن به پرده دوم اشاره‌ای نشده، و آن دو دیگر (اول و سوم) نیز در نهایت اختصارند:

پرده اول:

هود: ۶۹-۷۰	پیدایش ۱۸: ۲-۸
<p>وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ خَنِيذٍ (۶۹)</p> <p>فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ يُصَلِّ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ (۷۰)</p>	<p>«... و [ابراهیم] چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال ایشان شتافت ... (۲) ... پس ابراهیم به خیمه، نزد ساره شتافت و گفت: «سه کیل از آرد حاضر کن و آن را خمیر کرده، گرده‌ها بساز.» (۶) و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته، به غلام خود داد تا بزودی آن را طبخ نماید (۷). پس کره و شیر و گوساله‌ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند (۸).</p>

1. intertextual interpretation.

۲. در این رابطه نک. دنیز ماسون، قرآن و کتاب مقدس درون مایه‌های مشترک، ترجمه فاطمه سادات نهامی، ص ۴۴۱ بپ.

در ابتدا سخن از پذیرایی مهمانان ابراهیم است، که صرف نظر از ایجاز و تفصیل، در هر دو متناظراند. البته در ادامه، مطابق تورات مهمانان از غذای ابراهیم تناول کردند، اما در قرآن برعکس، آنها دست به سفره نمی‌برند. بر اساس پژوهش‌های نوین، این آیه ناظر به منابع یهودی - مسیحی و برخی میدراش‌هاست؛ البته در آنها نیز چند تفسیر وجود دارد نک.:

Gabriel Said Reynolds, *The Qur'an and the Bible Text and Commentary*, p. 345.

پرده دوم:

قرآن	پیدایش ۱۸: ۹-۱۱
---	به وی گفتند: «زوجه‌ات ساره کجاست؟» گفت: «اینک در خیمه است.» (۹) گفت: «البته موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت، و زوجه‌ات ساره را پسری خواهد شد.» و ساره به در خیمه‌ای که در عقب او بود، شنید (۱۰). و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند، و عادت زنان از ساره منقطع شده بود (۱۱).

ملاحظه می‌شود، در قرآن از این قسمت داستان سخنی به میان نیامده؛ و مطابق گزارش تورات، فرشتگان ابتدا بشارت می‌دهند که تا سال آینده همین زمان صاحب فرزندی خواهید شد؛ تأکید می‌شود ابراهیم و ساره سالخورده بودند، و ساره دیگر عادت زنان را نداشت! این همان عبارتی بود که پیشتر از آن سخن به میان آمد، و پس از پرده سوم به تفصیل به آن می‌پردازیم.

پرده سوم:

هود: ۷۱-۷۳	پیدایش ۱۸: ۱۲-۱۵
وَ امْرَأَتُهُ قَانِمَةٌ فَضَجَّكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱)	پس ساره در دل خود بخندید و گفت: «آیا بعد از فرسودگی‌ام مرا شادی خواهد بود، و آقام نیز پیر شده است؟» (۱۲)
قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲)	و خداوند به ابراهیم گفت: «ساره برای چه خندید و گفت: آیا فی‌الحقیقه خواهم زایید و حال آنکه پیر هستم؟» (۱۳)
قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)	مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود، موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد.» (۱۴) آنگاه ساره انکار کرده، گفت: «نخندیدم»، چونکه ترسید. گفت: «نی، بلکه خندیدی» (۱۵).

بدین سان، ماجرای خنده ساره بعد از بشارت رسولان است، و آنگاه در آیات بعدی هم در تورات و هم در قرآن وجه خندیدن ساره موضوع گفت‌وگو قرار می‌گیرد. در عبری حتی میان اسحاق (יִשְׁחָק/יִשְׁחָק) و فعل خندیدن، سجع برقرار است؛ وانگهی در تورات حتی تعیین نام فرزند بخشی از بشارت محسوب می‌شود^۱ (نمونه مشابه آن در نامگذاری اسماعیل ← پیدایش ۱۶: ۱۱؛ اسماعیل، در صورت عبری یِشماعیل: «خدا می‌شنود»؛ اسحاق، و در صورت عبری یِصحاق [مخفف یصحق - ال]: «خدا بخندید» یعنی «خداوند خشنود گشت»).

آنچه عکرمه مطرح کرده، ناظر به آخرین عبارت در پرده دوم از گزارش تورات بوده که در روایت قرآن اساساً نادیده گرفته شده است. آیا این معنی بن‌مایه‌ای نیز در شعر عربی داشته یا نه؟ نقش اختلاف قرائت در واژه مورد بحث برای طرح معنای نویافته چیست؟

به نظر می‌رسد توضیحات ابن جنّی (د. ۳۲۹ ق.) در المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات والإيضاح عنها ضمن پاسخ به این پرسشها، بر ابعاد پنهان موضوع نیز پرتو می‌افکند. عین سخن وی در رابطه با قرائت متفاوت (و البته شاذ) أبو عبدالله ابن اعرابی (د. ۲۳۱ ق.) و نیز بیتی که ظاهراً متعلق به اوست، چنین است: «و من ذلک قرائت محمد بن زیاد الأعرابی "فَضَحَكَ" فتحا [به فتح حاء]، قال أبو الفتح: روی ابن مجاهد، قال: قال أبو عبد الله بن الأعرابی [د. ۲۳۱ ق.]: الضحك: هو الحیض، وأنشد: وَ ضَحَكَ الْأَرَانِبِ فَوْقَ الصَّفَا / كَمِثْلِ دَمِ الْجَوْفِ يَوْمَ اللَّقَاءِ [ترجمه: و خون حیض خرگوشها بر روی سنگ بسان خون دلها بود که در روز پیکار می‌ریخت]»^۲.

ظاهراً نخستین بار ابن اعرابی با تفصیل بیشتر، یعنی ایجاد تمایز میان ضحک و ضحک، و با قرائت متفاوت به صورت «فَضَحَكَ» این معنی را مطرح، و سپس در تأیید آن به ترکیب «ضَحَكَ الْأَرَانِبِ: خون حیض خرگوشها» استناد کرده است.

اما معنای ادعا شده صرفاً بر اساس قرائت متفاوت ابن اعرابی است؛ و نمی‌توان بر اساس قرائت رایج، معنای دیگری را به متن تحمیل کرد. وانگهی کاربست شعری مذکور در قالب کنایه در هجو دشمن است، و در ذیل توسعه معنایی قرار می‌گیرد! و این توسعه در زبان عربی به جهت تنوع گسترده‌ای که در گویش‌های مختلف دارد، نسبت به دیگر شاخه‌های سامی برجسته است. بدین سان مفسران متعددی حمل قرآن بر یک معنای شاذ و نادر را به شدت ناستوار می‌دانند؛ بخشی از نقد خطیب چنین است: «و مع أن الشاهد - إن صح - فإنه لا يدل علی أكثر من أن

۱. نک. پاورقی ترجمه پیروز سیار.

۲. ابن جنّی، المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات والإيضاح عنها، ۴۶/۱.

استعمال الضحك بمعنى الحیض هو استعمال شاذ غیر مألوف، و حمل القرآن الکریم علی هذا الشاذ مما لا یلیق ببیانہ و بلاغته»^۱. این بیت، در کتب لغت و برخی تفاسیر نیز محل نقد و نظر بوده است.^۲

کوتاه آنکه، اگر اصل بحث در کاربست ضحک به معنی «طمث» را در برخی گویش‌های عربی بپذیریم، و نظر به گزارش‌هایی که از فرهنگ عامه (فولکلور) اعراب به ما رسیده، مانند این روایت زمخشری:

«وَصَحِحَتِ الْأَرْبَابُ: حَاضَت. وَ تَزْعُمُ الْعَرَبُ: أَنَّ الْجَنَّ تَمْتَطِي الْوَحْشَ وَ تَجْتَنِبُ الْأَرْبَابَ لِمَكَانِ حَيْضِهَا وَ لِذَلِكَ يَسْتَدْفِعُونَ الْعَيْنَ بِتَعْلِيقِ كَعَابِهَا [ترجمه: خرگوش خندید: حیض شد. اعراب معتقدند که جن‌ها سوار حیوانات وحشی می‌شوند و به دلیل عادت ماهانه خرگوش‌ها، از آنها دوری می‌کنند و به همین دلیل با آویختن خلخال خرگوش، چشم زخم را از خود دور می‌کنند]»^۳.

از سوی دیگر، با نگاهی به کارنامه عکرمه در طرح معانی متفاوت در فقه اللغة کلمات قرآن، می‌توان به یک جمع‌بندی رسید؛ در تفاسیر متقدم و حتی قاموس‌های عربی عکرمه یکی از مراجع مهم (در کنار ابن عباس) در معناشناسی است؛ در اینجا نمی‌خواهیم به نقد و نظر آراء وی پردازیم، بلکه به عنوان گزارش اولیه قصد دارم بخشی از سیطره آراء او را که بی‌هیچ سنجه‌ای در متون متقدم تکرار شده، را منعکس کنم. به طور مثال، سیوطی در الأتقان نوع ۱۳۸م را به لغات دخیل در قرآن اختصاص داده، و حدود ۱۲۰ واژه را لیست کرده است. دست کم در ۲۰ مورد، مرجع او در تعیین خاستگاه واژه همین عکرمه بوده است؛^۴ چند نمونه:

أَوَاةُ (التوبة: ۱۱۴): «أَخْرَجَ ... مِنْ طَرِيقِ عَكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: الْأَوَاةُ: الْمُوقِنُ بِلِسَانِ الْحَبِشَةِ»،

الجبیت (نساء: ۵۱): «عَنْ عَكْرَمَةَ، قَالَ بِلِسَانِ الْحَبِشَةِ الشَّيْطَانُ»،

سَيِّنِينَ (التين: ۲): أَخْرَجَ ابْنَ أَبِي حَاتِمٍ، وَ ابْنَ جَرِيرٍ عَنْ عَكْرَمَةَ قَالَ: سَيِّنِينَ الْحَسَنُ بِلِسَانِ الْحَبِشَةِ،

۱. خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، ۱۱۷۱/۶.

۲. ابن سیده، المحکم و المحيط الأعظم، ۳۳/۳؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۴۵/۱۲؛ آل غازی، بیان المعانی، ۱۳۶/۳.

۳. زمخشری، أساس البلاغة، ۳۷۲.

۴. امروزه به لحاظ زبان‌شناختی عمده آنها مشکوک و حتی غیر قابل اعتمادند.

هَيْتَ لَكَ (يوسف: ۲۳): «...و قال عكرمة: هي بالحوارية»،

يُحُور (الانشقاق: ۱۴): بلغة الحبشة (يرجع)، و أخرج مثله عن عكرمة.^۱

دامنه این موضوع، فراتر از تفسیر «وَقُولُوا حِطَّةً» (بقره: ۵۸): «عن عكرمة قال قولوا لا اله الا الله»،^۲ به کتب لغت نیز کشیده شده است: «طه»: «... و قال سعيد بن جبیر و عكرمة: هي بالتَّبِطِيَّة: يارجل».^۳

با ملاحظه دو نکته فوق، می‌توان ابراز داشت که عِكرمة کاربرد احتمالی این معنا، دست کم در برخی گویش‌های عربی را بن‌مایه‌ای برای تطبیق هود: ۷۱ و پیدایش ۱۸: ۱۱، قرار داده، تا با ترجمه فَضْحَك به «حاضت» عناصر داستانی در هر دو به صورت حداکثری با یکدیگر منطبق باشند. در مطالعات تطبیقی از آن به «پر کردن خلأ روایی»^۴ یا «هماهنگ‌سازی بینامتنی»^۵ تعبیر می‌شود.

باری در پرتو این سیر تاریخی، امیدواریم بخشی از هدف مقاله یعنی آسیب‌شناسی سیطره نقل در فقه اللغة کلمات قرآن، و تأیید معنای متبادر از ضحک «خندیدن، تبسم کردن» محقق شده باشد. ناگفته نماند در تفاسیر اسلامی، در معناشناسی فعل فضحکت تحلیل‌های دیگری نیز مطرح است، که اشاره مختصر در اینجا خالی از لطف نیست:

الف) نظر به تقدم این فعل بر محتوای بشارت، برخی ترجمه آن به «خندیدن» را ذیل صنعت ادبی «تقدم و تأخر» توجیه می‌کنند که در قرآن نیز شواهدی برای آن می‌توان ارائه داد.

ب) برخی نیز خنده ساره را نه به جهت خبر بشارت، بلکه ناظر به آیه قبل دانسته‌اند؛ به عبارتی وی متوجه شد که آسیبی از طرف مهمانان ناشناس متوجه ایشان نیست و آنها قصد دارند تنها قوم لوط را عذاب کنند: «و قال بعضهم: ضحكت سرورا بالأمن منهم؛ لأنهما خافا منهم».^۶

ج) برخی دیگر آن را به مفهوم «تعجب کردن» گرفته‌اند، باز نه به جهت خبر بشارت، بلکه ناظر به آیه قبل که ساره از عذاب قوم لوط مطلع می‌گردد و در واقع از غلفت ایشان تعجب می‌کند. به طور مثال سخن طبری چنین است: «و أولى الأقوال التي ذكرت في ذلك بالصواب قول من قال: معنی قوله: "فضحكت": فعجبت من غفلة قوم لوط عما قد أحاط بهم من عذاب الله و غفلته

۱. سیوطی، الأتقان (النوع الثامن والثلاثون فيما وقع فيه بغير لغة العرب)، ۱، ۴۲۵-۴۴۰.

۲. الدر المنثور، ۷/۱.

۳. تهذیب، ۲۳۱/۵.

4. gap-filling.

5. harmonization.

۶. تأویلات أهل السنة، ۱۵۶/۱.

عنه.^۱ جالب آنکه این معنا در شعر عربی نیز خیلی گسترده است، از جمله در بیت عَبْدُ يُعُوْثِ الْحَارِثِي (د. ۳ ق. ۵. ۱۹ م. ۶):

و تَضْحَكُ مَتِي شَيْخَةً عَبْشَمِيَّةً كَأَنْ لَمْ تَرَى قَبْلِي أُسِيرًا يَمَانِيَا

ترجمه: آن پیرزن قبیلۀ عبد شمس (یا عبد قیس)^۲ از من تعجب کرد، گویی پیش از این هرگز اسیر یمنی ندیده بود!

وانگهی کاربست مشتقات «عجب» در ادامه داستان بشارت نیز این معنی را تقویت می‌کند: «قَالَتْ يَا وَيْلَتِي ۚ أَلِدُّ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ...» (هود: ۷۲-۷۳).

سخن پایانی: چند بایسته برای هر شیوه‌نامه‌ای که نوشته خواهد شد!

با توجه به تحولاتی که در قرون گذشته در مطالعات متون مقدس ادیان ابراهیمی شکل گرفته، انتظار می‌رود شیوه‌نامه‌هایی که نوشته می‌شوند، راه‌های پیموده را نادیده نگیرند. قاموس‌های عربی ما به جهت ضبط گویش‌های مختلف کماکان منبعی ارزشمند برای مطالعات تطبیقی-تاریخی به شمار می‌روند، اما آنچه که زبان‌شناسی نوین از پیوند زبانهای هم‌خانواده (سامی-آفروآسیایی) در سطوح مختلف حروف، ساختمان کلمات، صورت‌های صرفی و حتی صنایع ادبی نشان می‌دهد، بی‌اندازه شگفت‌آور، و در حل بسیاری از ابهامات راهگشاست. وانگهی، در این عصر اکتفا به منابع کلاسیک فقه اللغة چون مفردات راغب شایسته کار علمی نیست. در اینجا پژوهشگران جوان را برای همفکری در چند محور پیشنهادی دعوت می‌کنم:

۱. نادیده نگرفتن ۳۰۰ سال پیشینه مطالعات زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی

مطالعات زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی و کاربست آن در ترجمه و تفسیر متون مقدس ادیان (ابراهیمی) پیشینه‌ای حدود سه قرن دارد. نگارنده در مقاله «تحولات در دانش ریشه‌شناسی تورات عبری از گزنیوس تا رینگرن: الگویی برای مطالعات قرآن»^۳ تا حدودی پیشینه و

۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۴۵/۱۲.

۲. «رجل عَبْشَمِيٍّ إِذَا كَانَ مِنْ عَبْدِ شَمْسٍ أَوْ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ، فَأَخَذُوا مِنْ كَلِمَتَيْنِ مُتَعاقِبَتَيْنِ كَلِمَةً، نَسَبَهَا إِلَى عَبْدِ شَمْسٍ، فَأَخَذَ الْعَيْنَ وَالْبَاءَ مِنْ (عَبْد) وَأَخَذَ الشَّيْنَ وَالْمِيمَ مِنْ (شَمْسٍ)، وَأَسْقَطَ الدَّالَ وَالسَّيْنَ، فَبَنَى مِنَ الْكَلِمَتَيْنِ كَلِمَةً»، العين، ۶۱/۱۰.

۳. ایرانشهر امروز، ش ۶، ۱۳۹۶، ۸۲-۹۳.

زیرساخت‌های آن را در پژوهش‌های غربی ترسیم کرده‌ام. متأسفانه این شاخه مطالعاتی در جامعه علمی ما به رغم درخشش پژوهشگران برجسته در دهه‌های اخیر چون مرحومان دکتر محمدجواد مشکور، دکتر شهرام هدایت، جوانه نزد. و زیرساخت‌های آن یعنی راه‌اندازی رشته زبانهای سامی فراهم نشد. و آنچه هست، تلاش‌های فردی و پراکنده برخی پژوهشگران است. استفاده از تجربیات دیگران می‌تواند مطالعات فقه اللغة را در جامعه عملی ما به سرزمینی حاصلخیز تبدیل کند.

این صدای محمدجواد مشکور در انتهای مقدمه فرهنگ تطبیقی است (ص ۱۱) که حدود ۵۰ سال ناشنیده ماند، و حتی ساز و برگ تربیت پژوهشگران مد نظر او فراهم نشد:

«همانطور که لغت [نامه] عبری ویلهلم گزنیوس، که قدیمترین فرهنگ انتقادی کتاب عهد عتیق است، در آغاز لغتنامه‌ای کوچک بود و به کوشش دانشمندان پس از وی در چاپها و ترجمه‌های بعدی به صورت فرهنگی کامل درآمد، امیدوارم این فرهنگ نیز به همت دانشمندان سامی شناس که پس از من خواهند آمد تصحیح و تکمیل گردد، و بر اساس آن فرهنگ جامعی در تطبیق لغت عربی با زبانهای سامی ساخته و پرداخته آید محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۵۷»^۱

۲. تمایز کار گروهی و کار جمعی

الف) کار گروهی: همکاری متخصصان چند رشته (مختلف) در موضوع مشترک؛

ب) کار جمعی: همکاری چند نفر با پیشینه کاری و علایق پژوهشی مشترک در موضوع واحد.

اگر دو تعریف فوق را (با مسامحه) بپذیریم، به نظر این بنده، بسیاری از پروژه‌هایی که در موضوع علوم قرآنی در جامعه ما در حال اجراست، از نوع کار جمعی است، و نه کار گروهی (به معنای فنی آن). حال آنکه در پژوهش‌های بایبلی در غرب، حتی در بخش ترجمه، متخصصان رشته‌های مختلف در کنار هم کار می‌کنند؛ و مهم‌تر آنکه می‌دانند بی‌نیاز از یکدیگر نیستند!

۳. امروزه یکی از پیش‌نیازهای مهم در شیوه نامه ترجمه قرآن کریم توجه به پیوندهای بینامتنی قرآن و متون پیشااسلامی است، در شیوه‌نامه‌های موجود اساساً جایی برای آن در نظر گرفته نشده است.

۱. فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.

۴. ادامه گام‌های رفته (شهرام هدایت)

مرحوم شهرام هدایت یکی از صاحب‌نظران در حوزه زبانهای باستان بود؛ جسارت علمی و نوآوری‌های او را در همان ترجمه ۱۰ جزئی که باقی مانده به وضوح قابل مشاهده است. انتظار می‌رفت این ترجمه محور نشست‌ها و کرسی‌های علمی قرار بگیرد، تا امتیازها و آسیب‌های آن شناسایی شود. پیشتر یکی از شماره‌های مجموعه آینه‌های شکسته به آن ترجمه اختصاص داشت،^۱ و البته «هزار باده ناخورده در رگ تاک است».

ادامه دارد

۱. «آینه‌های شکسته (۷): نقد و نظرهای سید جعفر شهیدی و شهرام هدایت در ترجمه «قصر مشید» (حج: ۴۵)»، آینه پژوهش، ش ۲۱۰، ۱۴۰۳.